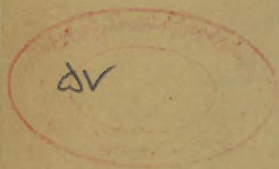


کتابخانه
مجلس شورای
استاد

اول کتاب

۱۹۸۱



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: مجموعه رسائل امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع)	
موضوع:	تفسیر
مؤلف:	(خط)
مترجم:	(خط)
تعداد اجزاء:	۵۷
تعداد جلد:	۴۴۴۱
شماره ثبت کتاب:	۵۱۸۵۰

خطی اهدائی	کتابخانه
مجلس شورای اسلامی	۵۷

اول کتاب

۱۹۸۱



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: مجموع رسائل احمد در سیاست (۲ جلد)	
موضوع:	معارف اجتماعی و ۵۷ (۱) اکتب (خط)
موضوع:	تعداد: ۵۷
موضوع:	تعداد: ۵۷
موضوع:	تعداد: ۵۷

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵۷

چهره و حدتش راه دوی سینه
 علم و صفات و احوال و کثرت ذات
 بهم با جزن از ادراک ذات
 شناسنا حق تعالی هر چه
 از ذات حق با جزن از ادراک
 و آنکه کفر بگذر زنی برده
 چنان حق زائل می شود و کفر
 و آنست که کفر از عقاید احمد
 کرات بنی ذات را کفر و ساجد
 فرزند بنی در دروازه
 دره پنهان داده این قسم
 و صورت چهارده کی و معنا
 وجه الهی عشر شاهی
 بداند که او وجه الهی شاهی
 اول و آخر او طاعت احمد
 کما ربانی صغیر و لب
 کشت سبب حق سبب معنوی
 کثرت اطاعت و جلال کاشتن
 الجمع الهی هلالی با چنان

توحیدش برای شری سینه
 کی شناسنا ذات حد صفات
 چون محض محاط نشد صفات
 نامشده که تا از با جز
 ث صفات در کثرت مطبوع
 مصنف و صانع خود کی بی برده
 تا آنکه از احسن شایسته خرد
 لفظ کثرت با کثرتش داحمد
 انادع من نور و احمد
 کفرن هر کس ذات خدا را از
 مصداق معجز خودت ز قدم
 برانم اعداد طه حق و انا
 حکم کثرتی با کثرت الودجه
 چهارده و عدد و مخاطب و احمد
 و دین احوال و فسر داحمد
 مع و کفر عدد و رب
 نسبت به بدنی غلط نشینی
 چنان حق با جزن از ادراک
 او مع منزه او داده و منزه بدان

فخر الدین

و خلق ذی خلق در حق ما جبر
 نشان بنی ذات یزدان پاک
 لیکن و استعلاء ذات الملک
 می داد و می عظم
 لغز ویران چون در جود است
 کی محمد بن شریان تو
 هم و اراده حق و اینه
 تغییر دین سیر که و ثرب
 خداوند بر بد تو اراده حق
 استعداد یک ز راه برشت
 کثرت و کثرت و کثرت
 و ذات یابن آدم طبع و حق
 یزدان شسته دیم و را کله ای
 یکبار شریان با فخر کثرت
 لغز و کثرت و کثرت و کثرت
 آخذ و عدد و غایب ثبات
 بنی من الله و عیش با بار
 بر اسم احمد و عثمان سنا
 بخوان کثرت و کثرت و کثرت
 و ذات هر که ذات حق شریان

خلق مراد می شودی خلق الهی
 لولا که لا خفت الا فک
 لولا که لا خفت الا فک
 من کجی لعظم و می ریم
 کثرتی قدر و کثرت غیر ذات
 من تا نواله بر حق شفق
 کی ذات با اراده سینه
 خط کثرت کثرت و ثواب
 فخر با اراده نه می مطبق
 به خاست هر نیت که و کثرت
 مجرد و کثرت که و طریق اول
 اجعلکم شیخا لا فعال مطبق
 دیم بعد از با شریان شری
 بنی ذات کثرت و کثرت
 و ذات هر که کثرت و کثرت
 و کثرت و کثرت و کثرت
 شریان کثرت و کثرت
 و کثرت و کثرت و کثرت
 و کثرت و کثرت و کثرت
 و ذات خدا با القی کثرت

کثرت و کثرت و کثرت

من فخری و است به عمر
 بهی خود را ای عمر جان
 اثبات نفی نمی و شمع مندرش
 عمر و تقدیر عثمان محتاج
 او و مبارزه من دست
 هر چه باوردم و بهر شرفی
 و اتم گام و بهر گام آیه
 الطاسم و اضم بود پی
 صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
 خبر تدارک اندیش بازی
 دین ادای مکر به الفاف ده
 بدو لایه دشت به و یک فن
 کی در هر مواد موات مکر
 از استلال کین دلائل به
 هر چه دباره او و است فاضل
 هر چه دباره او و است لا هر که
 بگذر ای گفته انوار کشفی
 مع کسی که خدا و پیغمبر
 کرم هر دو یک بین ناپ پیغمبر
 مع مابین بویکر و عمر
 تقدیرش کردم و نقد کفر
 ثبت العرش ثم انقضی ان
 سلبه با شفاع مرفوعن
 زخم سرک یک یک علاج
 آرد این خمر ای یک اذنه
 مرآت یا اندر گرفته کج ایان
 ز عقده و لغزش و کام پایه
 طاب مجمل مطلق تا که
 ادای ولایت کثرت می خبر
 بهر ده سخن و ای درازی
 شرافت من به دینه لغزه
 ز طبع و در رضا کرد فتن
 دلائی و ملک عمر
 معانی لغزش کار انقضی به
 هر چه دباره ای و است باطل
 هر چه دباره ای و است باطل
 به عظمت ابوسفیان
 مدحش کردن نه و صفه
 داد و اتق خدا و ای و انکار
 خبری و اتم مابین دو سر
 ادای بگویم

ادای بخیر و استرا و تعیف
 انت به پنا کنون
 یقولون با فراه لیس فی نقوب
 او که نیست کفر و مناف دی
 محول و غرض برود و ادان
 کر به نایا اگر نذار ی
 تصدیق روز است با کین
 کج بحث راه نیرت و نرم صفا
 و انقضی ترا سر از هر زی کون
 جا رستی نهی ابطل و معفا
 ما و غزاله دین پیغمبر
 وصف حیدر کرد به چون و چرا
 ای چربی حسن لبش
 تاجات داشت کس مکنش خورد
 تاقی سلام و حق دالد بین
 کس اولویت یافت مس دباب
 محتج به و حق و محتاج نری کس
 چون در رشود ایشاد میر
 خاتم و محیط و ش فرماده
 به شبه خلق و کرات موات
 و اتق با لطیف او هر کج کف
 انان لم یکن دیت و اتم
 یستزفون با به و فرق و نقوب
 تکذب اصداب شانه کله
 انباه فی اصدق ارشاد
 در و ای کوراکه نایم و شکاری
 می به اید و کثرت صدیقین
 چه لزوم ترا که دفع القفا
 سدره قهرانی نقد و لای
 ان باطل کان و هر گاه
 شرف منسوب به و صف عمر
 القضا و شهادت به العدا
 سر پیغمبرش و در پدر
 غیر خداوند کس تران و سر
 خود حق سلام چشم نیرد بین
 تا قلعش که جز ب لایه
 الفقیر فخری به معانی لبش
 و حدش مطابق و سر و سر
 به انکارم با کثرت
 به دنیا و سر خطیبات

چرخ خاص فرغانه اسید الکدین
 یک بعضی طبع کرده خوطن
 بشن زنا هم بجی
 محرم ای بهوش بر هوش بن
 رسول و نقیص بعضی مقامات
 یک کوش طاهر از آینه کار
 چه کدای بود نه دنیا ندین
 پانما سرور زمین مداری
 بنی دانت صلوته نمود دین
 فاذا ثبتت قدرت ما سواد
 وحی و آواز نیکش سرش
 ظاهریت حش حروف شمار
 ما جعل الله لرحل و قسیران
 و یک سرور و دل حق نکر حقیقت
 پانسخری مکیث صغیر
 روان و نایک بعد نسیعین
 لمخضر حق فاعل منفعتر
 کنت فی قریب مکراد کر
 درجن و قسم مبارک شیم
 انا افریب لکم من جبل الوریث

نکته سواد الوجه فی الدارین
 یک در کش سیاه و دانش برین
 بسیار برین دانت نه دای نجی
 مشن زردان غیر کوش بن
 ریت زردی یک نجر دانت
 دانا به کوش و اکهار
 ذلک بهو انحران المسین
 او درین نه که و سر دراری
 خیمه به ستون خورش زمین
 و اذ از روت روت ما سواد
 الف دانش چون تیر کا کوش
 لیکن و باطن حش دین مدار
 من قلهن فی جود دانت زردان
 یکدل جاشن نین جرمیک حش
 انکر الاموات لصدوت الحمیر
 و باطن کین و قاطر خربین
 حامل غازی طره نجل
 الصفة معراج الموضع کرباد
 لموضع خلق خلاق یلم
 اثم کز کردن حق نین بعید

افزاید

افزایت من استه
 مفعول حش از دخال یاید
 مخاطب نفس مع بغیر چه بود
 پان دور زه عمر مکرر عقیاب
 الدنیا و الاخره اخلافت
 یک نفس کز در خور دنیا نجل
 پان زرق زرق خره صحر کفین
 وی خود آرائی دای تن پروری
 سرور و اخلاص پری مدتا
 دنیا به ناهت روح دوی پرور
 لا یخلف الله و نکت ب
 و در کج طلی کر راه شریعت
 متن شریعت متبشر طریقت
 یک قدر روح و طاعت اقدام
 کون کما رقی و تدبیر تن ده
 و اتم چون طلی ذال قیقدی
 زانور که حق پیدا میود
 خاک و باد و آب و آتش طهران
 از ای شافان طاهر هر رسول
 چون حق و پاک دماوی پرداخت

الکته همراه و موا خذه
 خرد و عده کیم کیم و عید
 پان دیگر کمن کفره نمرد
 حجاب و بیداری دالن و ابات
 پان خورده بین درشت زایان
 الدنیا جفته طابها کلاب
 رزنگ تطلب یک نشستن
 آرز و آهال مردم سروری
 لیس لیلان الی معنی
 زندان و حش نیت کافر
 کات نقاش الا و سوا خطاب
 حجاز قطران آرای حقیقت
 معاشر اربابی با فنی حقیقت
 بشنرا کلام کجرا کلام
 وجود ناقص از عدم حرف به
 من عذانه دان عین یابیدی
 یا من فی الجبال خراشته
 فصره لکین معاش باهرن
 اتم کوس بهود و کوس
 زانور احمد لوح و قلم ساخت

خوشتر درسی ز نور مرصفتی
 ز نور حسن بهشت کرد و با
 نور بتول کردش طهر و طفت
 چونکه روشن کردش با نور
 غیر از این و تافت از آری
 باید بدکیش و جانان
 لا شرفیه و لا غربیه
 وجودی باشت صفت بی
 که مشیت با صفت نافر بی
 یک صفت غیب که جای درسی
 صفت غیب بی و نور بتول
 یکی که در حقیقت آفرین
 صفت آفرین و الی الله
 خیر از او خیر خیردی لانی
 که مقدر حسن البشیر
 دست که کرت و تمش بر ملا
 پیرا و خاندان از پیش و پای اولاد
 حقین ز خدا و اول جمید
 همه مظهر عین خود چرا بین
 نه وقت رحمت غمزه است
 آسمان و زمین هم که محبتی
 جلوه کردی نور بتول ز اهر
 احسن افلاک کردش طهر و طفت
 مقب بی و زهره را بهر
 و کانه کوکب درسی
 لم یطمئن انش و لا جان
 محقق وجود پاک نیست
 الدال علی الخیر کفا عیب
 حق محکم کرد صفت بی
 یا زرا که یک پیغمبری
 محیی و محبتش بی و هر اخیل
 جبرئیل و میکائیل و پیغمبرش
 الالبیدون الی بیعه نون
 دیده بکشت که معرفت بدان
 چهار شتر کردش و بنیر
 هر که منیر مولا علیش بر لا
 همه خود و جای الف لیل و نون
 همه را و جوار الف بشناسید
 گفته ز نام پاک عتیق
 و آثار فقیر کردش و صیت
 الحمد لله

کتابت محمد

بعد از من کعبش شیر ز غلاف
 دست را العبد به اهل و فرج
 چند کاه دست علی در آستین بی
 شمشیر بی شاه دلدل سوار
 پشتش معناد و دو قهره داشت
 هر زوایه ضرب به اشک و گشت
 ز ضرب خندق آگاه هر که
 یه گشت ز قدرت کرد کار مید
 احاطه بکبر معناد و پشت هر یک
 طاعن بر حین بی ضارب عین
 ز لبس پاک بی لبس جلدی داشت
 دوش و دوش روی با اقبال گشت
 دستر بهر دای دستر مید
 اگر بشاری معناد و عین
 حین منی فتم هر که
 کار و جان را بی معادیه کار
 پس حقیقت نام بی تمام بی
 تا و شهادت سید مظلوم
 و فدیه بی پیچ عظیم
 هیچ کعبه کردی قبدر ل

ملکات معین و شریفین و نصیب
 آصاحب الامر و العبدین
 ز کعبه شریفین جان بی معین بی
 بی جی طوطی و ذوالفقار
 هر گاه از آینه و اعدا کاهشت
 قوه امامت بدایه و مرث
 ضرب زید عمر هر که
 صاحب ثمرات ذوالفقار مید
 ملا حطه کرد بی و لب و لسان
 که هر سر و دست بی معناد و عین
 تیغش امدادی و دوسر انگشت
 تازعد و بر کی جو گشت
 صاحب ذوالفقار کی معناد و عین
 حسین منی انان حسین
 از من شمشیر معناد و عین
 بی شکاه حسن حب کرد حیدر
 نه حکم با من نه نام نه بی
 سر انان حسین بی معلوم
 مرا حیننا ثرب مکریم
 باید ز لبس سید المود و آل

کتابت محمد

نفس تو در هیچ عظیم تا و عین
 کون الی عبدالمعز من
 پست مغز و دهن ارای فایده
 جز به سماع نماند کلم
 عاشق کبری خود می خبر
 در خفا به مرده صاحب حرمین
 بی دهن از پستش کشید
 و نه شده کرد مات و کربلا
 عم و مصطفی و ولای خدا
 از خدا خواه بر ماتد کان
 بغیر ماتد بقدرت اله
 در کفر این خدمت در خدا
 اعضا کشت عین در بخت به
 و نه در ویران کیم پنج بار
 حرف الولد و ستر الی
 سر ناکان الی الی الی
 عین و شپه خود مصطفی
 دو حدیث این فغان نشر
 و یک جان ارادت اله
 پس بهر تقدیر اراده و عمل
 حین من و انام حین
 انان حین لغزش معدن
 مثل یقین بنی ساعده
 من در سر و حش کلم
 و رسم انداد فتنه به عمر
 شجره عمر مرده اش فتن
 جلوه حسن شمعش شیا
 تا خرد و پاک داد و درود
 خواست خدا الی یک نری شیا
 و نام یث لم یکن بدانی
 یکم بارید لغزت اله
 به جبر و تقدیریش کانی
 مخاطب حین منی شری
 من مستعدی لم یسده ناز
 تا خردن ز قول شریف بنی
 باعث ایجاد و اتقی بطنم
 یلم شود لغزش طاهران
 چنان فرموده شغای حشر
 یکم کن محال مثبت اله
 اقر ما و نزد خدای غرض
 حین

این کتاب در بیان
 حقایق و معانی
 و اسرار الهیه
 و کلمات حق
 و غیره است
 و در هر باب
 از اسرار و معانی
 و کلمات حق
 و غیره است

جبر کفر لغزش میو در حد
 من عینی هرگاه است
 عا زازل ادب ای جبرین
 درو که مانده بند و لیش
 چون کا دعوی لسان آگاه
 احتیاج خدین و مطب معنی
 من ز لطف حق کلم پیدا
 جبر و طایفه ارای خود من
 حقیقت جبر کین به تجرید
 بگذر از ادراک مقصود قدر
 و کیش مقام ای قم عارفین
 بعضی و دهن بعضی از باب حایم
 چون نثران قوه در کفر و سر
 به عذر سر دین باید کرت نام
 به افراط و تفریط اسم و فعل
 بشتر فرمایش مولای متعین
 به از کف لای خلق فرا بردن
 مگر به دونان و دونان فتن
 مجوس از منی کیمبر و لغاری

شاه الاقر بکسج الا بعد
 قدسیر نه بعدا و بنی
 قدسیر نه بعدا و بنی
 خبر ندی بشن نذای پیش
 منصب انامشیت اله
 عوام کشت و چای کور و پیش
 تا که ظاهری بود هر کس معنا
 در باب الظاهر معانی الباقی
 و می فغان اراده و سرید
 و افراط کمر بل تصرقل
 خدا اندام متعارفین
 به تفریط کردن با کردن قایم
 متقدم سن شرفه
 فسد العالم فسد العالم
 هر یک دجای خود بخوی کور
 و است اناسکین جاس المکین
 بهر فتن لاری ترا بروردن
 ذل من طمع عز من فتن
 بهر دو کا فرب پست رسا

این کتاب در بیان
 حقایق و معانی
 و اسرار الهیه
 و کلمات حق
 و غیره است
 و در هر باب
 از اسرار و معانی
 و کلمات حق
 و غیره است

همه اهل چهره است
 تا یک نان چهره و سبزه
 آدم و حوا ایشان را طاهر
 است و خدای حق هر دو را در کشتن
 حمد و سپین غایت جرات
 ابراهیم و اسماعیل
 بزرگ چنان جسم و روح
 می در پیوسته اند
 چنان خدای مع ذات عین
 صاحب کس قدر توانا
 پرورده احمد کند مکتب
 و حدوث قدم مهر فردوزی
 بر زمین و بین حدوث و قدم
 ثواب است بجز این اگر آید
 ذات حق بیهم و اراده
 ذات و اراده هر دو یکند
 چنان طایفه از خلق و رضا
 قدیم بذات نه قدیم بر ذات
 لوح و نقب بعد از خلق
 عرض نموده باطن فکرتی و با

است و خدای چهره است
 با یک نان چهره و سبزه
 همه شریعت بین اینها کمال
 انچه فی الواقع ذکر است
 سین و جنبه و عدد در است
 والدین خضر و ابرو و دهان
 انبیا و ارباب عرفان و شیخ
 شکر و ذکر که روح و کعبه
 مدای بی شکر و بلیغ
 باقی مانده و فسر و انا
 عرو و اهل حق و حبس المبتدین
 و کینه بر رخ لب و روزی
 اوسط خیر اندر کیف و کم
 انرا نه است و خیر من الله
 که ذات بیهم اراده
 یک ذات با آن ادب و نالی
 انچه کمالی عمل و معنی
 دای مقامات شرب و دری ای
 قلم با بر جای او این ناست
 پندار است و نایا رجا
 در اراده

در سر کردان و داغ بود است
 عشره مقل بهویم تو ضعیف
 حسن و ظن و درو جسد
 در بجز جودت و یک من
 خود و مصافق استیم بکمال
 باطال الدین با در حد واری
 آدم سینه چاک کندم حالت
 و او و مصلحت و شایع کلمت
 غیبه و انچه شمع حالت
 بقرب از حضرت اعلی تعالی
 بر سر راه که سرین تر است
 غیر و ملک بر دشمن پادشاه
 و شریک خورنا و روی ممت
 و صفت کرم و رضا و طبع
 شرف و طهر و محقق صفاته
 ذات چو ناسم نشاء و نوح
 و ذات خدا را در شرف عرض
 همه و صفت و درود است
 اگر نه قصه است عمل که ال
 مطهر شیت هم نظر لایقی

تا خاک کثرت تن نداشت
 انکسایات انفع من انفع
 سیم و جبهت است
 دست گیرم که نه او و کمن
 حاتم و زلف نما خدای
 خضر چاک شای
 زح غرقه خندان بجز کلمات
 جبهت و سر سبخت
 نوح قرآن کوی دهانت
 و صف زندان و در کعبه است
 شقایق کجوف نرمانی
 با عقبه بر سیم بر سر هر دو
 او کب نوز که ای کب جات
 او قدر ندانم که رب انور
 یمن دل بی ذاته بذاته
 و صفت چو ناسم نشاء و نوح
 و اجیل و جود و کین و عرض
 قصه و قدر و شرف است
 چون کس رضایت بجز احوال
 قصه و کینت به کواهی

که داشت بر بن خیر کشد
که در بند که کرد خدا
و کسر چنان سید لوری
کشت کشت که مهر زاد کف پا
تا آفتاب بر بنوت نیاشت
نی نوبت خنده اجراء است
لیک کشت در و خیر کشت
پایه و بان دست خدا
و وصف است که دم
خود را هم بین مقام نمود
زین و صدم بر موقوف و بین
نور خفا که نرفته بغین
نور کوان زلفش به طین
سجده و در زبانه
سفر حق به شبه و حق
و در و صفتین و احدیت نه
پس نام ز خرد خرد و بن خرد و کبر
وی طر و در و شال حیدر
و دست بر ضابطه بند و شاد
نی نفس کل طل و در و نفس
که مطلب و کمال و رحمتی معدوم
حزین بر لب نه بر لبی عالم
لای غایت اثبات آتش و کردن
و کمال

و در و شال یک جت خفت شاد
وقت جدات و منفذ بین
بر کس و نفقت کوی الکهار
و پناه من و تو که میر طاهر
نور نورم حق و نفعت
و انم عود کشت و کشت
نور از بعد کشت برین مستقر میر
سرخ بر حق کرد خدا عالم
نور عود و معدوم شبه نه بدانی
و بقدر حق مضیق و حسن
بر کس که خیر معرفت کردن
لذت آتم در عشر به یان
سبقت عیبین و غلطین و هم
نور نور و سرور قائم
کیار و پیش و کشت و کشت
نور در حق قانع الکفار
زین و الطاف حق بنای فرد
فرق بین نفق و شکرت
ساکت نیم ز قول شیخ مروی
هر که از انوار حق آشوب شدند

و حفظ خدای بر حق و وفاء
سند مدون انشا بین
نقطه ای و آرا پس الکهار
و پناه من و تو که میر طاهر
نور نورم حق و نفعت
و انم عود کشت و کشت
نور از بعد کشت برین مستقر میر
سرخ بر حق کرد خدا عالم
نور عود و معدوم شبه نه بدانی
و بقدر حق مضیق و حسن
بر کس که خیر معرفت کردن
لذت آتم در عشر به یان
سبقت عیبین و غلطین و هم
نور نور و سرور قائم
کیار و پیش و کشت و کشت
نور در حق قانع الکفار
زین و الطاف حق بنای فرد
فرق بین نفق و شکرت
ساکت نیم ز قول شیخ مروی
هر که از انوار حق آشوب شدند

نور نورم حق و نفعت
و انم عود کشت و کشت

دل و بحر شرف کفر و در شرف
 سجن زنده در چون بودن
 با جبهه کج و زخمه بران بودن
 سنی قریب چهره در راهی چمن بخور
 آینه گمان دیو سحر می نری
 برای دینی چرخ شد از دلو راه
 نفس دیت با سر سنی بر تبه
 دست و دوا ان آل الکسین
 خدا بکند و دیو سجن و دشم
 سمعت فی العرش و مردان
 ثقل در دل خدا فی کتاب
 بگذرانی قیده بدت و دین
 یای من عیب عقیقت کارم
 نه حق نه بی نه اولیم و دین
 ما را شای از شیر ز کر
 با لفظ هر که درباره امکان
 شرط حضرت بازمانی فوت
 ایمانی و دلات غیب آوردن
 فرسید ز دلت نیم و دلات اد
 کفر و دزد نفس دین و کف
 شایسته باقی مطهر هم گفتن
 بهر کم و افزون کم و افزون بود
 با دین چرخ و خد بخون بران
 بدین سنج و دینش ۴
 نظار کردی سیر غشال در
 سیم چهرین آفرین حق الله
 من عرفه من عرف
 تا فرکت شان لغت نباشین
 نری نوع خداوندی پرستم
 خدای تعالی یا خدا
 دات ال ترتیب رب العباب
 کوی کار نیانت شرویش کن
 ز سرگشته که دیم شرمسارم
 دیم و دوان و دلات بن یمن
 با لفظی دست که در شان د
 حواشیات که لوح شمر ز دانی
 ادا شفا را شد من الموت
 بودی با انقب بر دیم شرمدم
 با لفظ شمر رحمت الله
 نام بر دیت باشد و کف
 شایسته

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 اللهم صل علی محمد و آل محمد
 و عجل فرجهم

زبان سید با دردم که
 زحل عشرت بر صراطم
 زعفران سب و شریزه ضعیف
 دت عیبنا من ذنب بعظیم
 و برین توجه احسن
 بریم ذنب ایک جلیل
 فخر شاه و دت زلف عظیم
 بعد از کشتن حق و دت یمن
 عسر دنیا دال و لیه عقیبات
 و سوف یغیبک شرفی خطاب
 دل زحمت مرا لیم ریشتم
 ذکر کست چو تم کند به
 بر سر عقیان فخری یه
 فرستاده لیسر رحمن
 پس معانی آیه چشم و نیات
 حرف مزونی گوی که قافیه
 منظورم در شعر مطلب که یمن
 پر از ام و شرف و طبع صمد
 نه چو شمر اخلاق پر دانی
 از ای لقمه نانی خدا خالص کر
 کشت رود سس نامردم که
 دیت و کف سست و کف
 با لفظ ارم عبدک الضعیف
 دت یمن و دت کروی
 با جبهه ارم عبدک الضعیف
 لغفره و جسر کریم
 عقیان و لایم عقیان
 انما الیسر بعد عسر و دت
 از ای دت کات و حسن العاقب
 انقب سیدی الام القیاسین
 خرم کمر و زخم و سید
 معانی انقلب کائنات به
 دات عرق ذنب انش و دانی
 کاظمین لفظ عاقبت غریب
 شاعری معانی بر نکلا فیه
 نه و شمر حق و دلو یمن
 با لفظ شمر یا شمر
 با لفظ لایم و نه سادی
 بعث نصیب خدا و پیغمبر

۲۸
 هم دود و محسوم دیده با حق
 سر او کوشش با چه نرنگ
 شود و خبر فرخ آید هر
 دل کمال حق شود مستور
 که شود ویر سرور گران
 ملک ویر دود و فرخ کمال
 مشکون بر کرم است آگاه
 که هم جان و نفس ویر با
 قل بر دانت به کس ویر
 چون حق و احد حقیقت بدست
 آید و آید ذات که ملک
 مستحقش بین زاده احد
 چون احد احدی در فرد بین
 که شایسته تر شایسته و آید
 چون انصاف و او کوشش است
 خاسته احد و سوی تمام
 فرخ خست کشم تو و دیگر وقت
 شد و شد بشن کف و کم
 بدارت شکر به در معاف
 پس که بیایان برین حرف

محبت حق که ترک و حق
 به سروده و ترغیب بشا
 هر چه معنی حق و حق
 خبر از راه خداوند اراد
 که علم و که احدی
 از یکدم بنده ارعد هر دو سال
 لم یکن و ان لم یکن
 حکم صانع که حق است
 احدی شریک حق نیست
 صفت داشت که هم خدا
 دانت که احدی
 احد هم شریک حق است
 که در رب احدی
 از پیش حق که حکمت کرد
 جز حق هر شئی احدی نیست
 پس با هر دو حق و احد
 حیدر بین آید و حقیقت
 که کردی بحد و حدی
 از معطاب همه شایسته
 که در دود و فرخ

[illegible]

کتاب
دور و نزدیک
کتاب

کتاب
کتاب
کتاب
کتاب
کتاب

کتاب
کتاب

کتاب
کتاب

کز آنکه که شد بسند
 چو شتر زان که بایستد
 طب بران که هم چو شتر
 مراد در او سپردا بسند
 چو است نیم و با یکدیگر
 مرا خاصیت به بسند
 نه زخم که ناخوش است
 خطرات آنچه بایستد
 مرا قولا یا خطرات بسند
 کونند در زمین و قونند
 فاجع و او به هم چو شتر
 مراد در او سپردا بسند
 تا حلقه فوج و افکار است
 که ختم و کلام از ده خاتم
 بنام این که تا بهر خاتم
 تا مردن چشم بخندد
 کیده بخند چشم از مردم
 از کلام و

کز آنکه که شد بسند
 چو شتر زان که بایستد
 طب بران که هم چو شتر
 مراد در او سپردا بسند
 چو است نیم و با یکدیگر
 مرا خاصیت به بسند
 نه زخم که ناخوش است
 خطرات آنچه بایستد
 مرا قولا یا خطرات بسند
 کونند در زمین و قونند
 فاجع و او به هم چو شتر
 مراد در او سپردا بسند
 تا حلقه فوج و افکار است
 که ختم و کلام از ده خاتم
 بنام این که تا بهر خاتم
 تا مردن چشم بخندد
 کیده بخند چشم از مردم
 از کلام و

[illegible][illegible]

تو فرستد مع کوه

بغزت فرزند قمع کوه
نمیداد دقت مهر و یا اصل



ادبیات

گر ندادم بر لب جان ز کز جانیت
 بهش انس اجل دور سر از سخن جان
 بگذر و حال چه حجت رخ ریمانی قورا
 هر سر در خواب بر رفت تو دهم تو
 تو صد از دم در قیصر حجت به تو
 به مد تو تو ارادت نداده مرا
 گر به از حق تو آمد سر و پای همه
 حکمت کشته گفت نه گوید غم دل
 آنکه در دل سبکی تو کمر بهاس
 چه بهر ایست بجز آن چه باشد بخت
 ماه من پرده بر اندازد عالم همه
 که کمر زار و دین حجت بدل چه

جان من جان منت لعل قوتی
 هر که مدعی تو باشی تو سر قوتی
 ماه من حسن تو را در هر جانیت
 و انتم ای جان از سر غم جانیت
 هر سر مو به تنم خاکی غم جانیت
 و از دست کم از گوشت زنده جانیت
 صبر عشق بخیزد سر و پای جانیت
 که با خند زانم مسکله جانیت
 رخت در سبک من به جانیت
 ز چه بود تو صبر استم جانیت
 هر چه تو کم از من کفایت
 زانکه در حق جان من مسکلات

من اگر بهیچ خوب دنیا می کردم
 بهندای کار تو با در به منع پرزان
 عزیز ترا کرده به لیس عمر گر قار جان
 خوان گفت صد مرتبه گنای می کردم
 از به معرفت به گنای می کردم
 هم از آن نظر بود که گنای می کردم
 صاف و صوری

غزل

چون خرم می در سرم بودای یاراید پدید
چند یکردم کویم ایچن با سبیل
گرما بوده پیرد عشق نبود شکفت
بوسه چون بر لب جان می نشین
تاوانی سیر بگر در ج صاف جان
دیم می آیت را به استاید گو پروان
بر نوال خیر از سنا رخ نرم ده
بر ناز خنای طبع من کل اب برد
و خزان مع کاه بگایه دهن من دل
لبان لب و صدم جیم بیت جودان خورا
نست لکران مملکت از خطر خدات
نان شهر ز نعت دستور استازند
از دیزبان کریم چون او شود

رست بستانیش من کر کار لید پدید
می کنان دار از دل به خنیا راید پدید
هر غم لیرا بر از کوشش فرار آید پدید
دیدم ام من گفتگو از سنا راید پدید
همین کاذب صفت خدای راید پدید
بدم آمد مهر در دنا لید راید پدید
نک دامن چون بهم نایید راید پدید
کی طبع بر سر آید راید پدید
کی نودان نعت کرد در بهار آید پدید
کس لیرا بگر در کس راید پدید
فرهنا باید در خاک بردار آید پدید
صق ایچ و جود بر تمام بهار آید پدید
از جویای معشای چون تو بهار آید پدید
ایچ مرنا جلال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

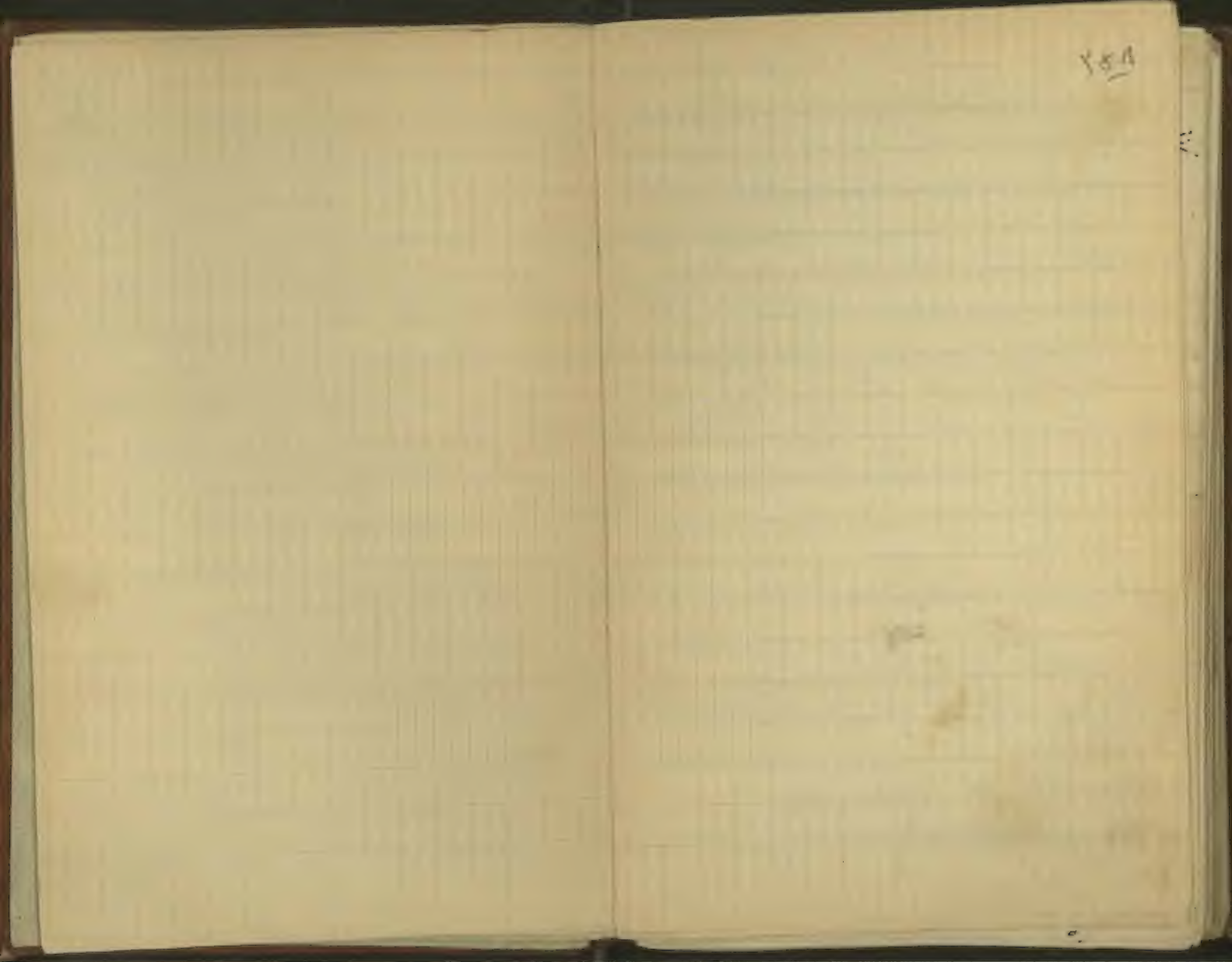
سوره قمر
بسم الله الرحمن الرحيم
اقم وجهك للدين الحنيف
المسلم
الذي فطرنا
وعلينا
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

سوره قمر
بسم الله الرحمن الرحيم
اقم وجهك للدين الحنيف
المسلم
الذي فطرنا
وعلينا
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or letter. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly discolored. The text is written in a cursive style, characteristic of Persian calligraphy. The lines of text are somewhat irregular and overlap, suggesting a handwritten document. The overall appearance is that of an old, possibly historical, manuscript or letter.

تاریخ

[illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم

بهفت علم کلا شحات کتاب اکرم فی فضائل ائمه کرام
من ظلم ظلمات عدم درین کتاب فی تاریخ تاریخ
ولی نعم الندی علم الکتاب با علم علم و حکمت
اعظم سید انبیاء فی العالم و علی الله و سلم و بعد چون
که سلسله علوم حکام شریعت طاهره الی یوم الامم در امت
متحکم مستدام است بقیه علوم و هر یک از شایع مقدس
کتاب و سنت انحضرت جده کمال تجل مواد بکثرت و جود
نیز الی یوم اقصای پیوسته و متصل و بر دوام است و علمای بانی اعتبار
فرموده اند از نوع این علوم علم سلوک و طریقت معنی و معارف

وضا

و خدا شای تعریف فرموده اند از علم این معانی و علوم سلوک و طریقت
و ضرورتش آنکه و از علم این عمل شریف بکثرت و باور
و مرید و فقیر و درویش و مال دنیا و بداند حدیث شریف فقر
فخری و درخت صحاب صفه و غیر جمالی ازین و جلاله
قرن و همچنین حالات ائمه و تابعین و شمول برکات
صالحین در هر زمان و در طبقه روشن تر از اوقات این جهان
باز از قبول معامله با است و از هر عام و رسول قافله با سبحان
همیشه بار شیشه شکسته و دل خسته را که در خلعتان بر سجده
نباشند این کسان درگاه محکمه که جمیع شرح فی روی یک
آله فرستند و جواهر زوایا هر هر مراد و مراد از شرح و تمام در حق
سینه نورانی او عکس آن را آسمانی و در لها کلهای از عرفانی
شمس انوار نهانی برق انکس این بر تختان چراغ خلوت

سحر خیزان و آب زیده این دو بختگان که شب افز و کم بر نازن و کتاب
 خداوند عالم و سنت حضرت خواص کائنات و ائمه اهل بیت علیهم
 علیهم دو شاهد صدق بر حقیت نفوس و تصفیه باطن و شمع معانی
 از توبه الی مقام فنا که کمال عبودیت است میباشد چنانچه در کلی
 کلمات گفته شد این است در این شب جمعه پنجم شهر محرم الحرام
 منتهی شده که از سید و پنج هجری اسلامی که شب ناز و عرس
 جمیع هزار ساله و سلسله صدیقه ختمیه علویه ضیاء بیستم است
 فرزند جانی از عتبه روحانی فضایل باب عمده با لکین امیر و الدین
 علی رضا علی که شرف است شرف شده و همچنین فرزند عتبه
 مشتاقی مقرب محضه انجاء نیز از محققان دایم اندر عتبه
 خواش نمودند از این فیض خیر عانی که در سلسله عتبه و جبهه
 اجمال و کمال شرف و کجف کف لطف الهی موقوفه موقوف است که

در این

که رساله محضه و طریقه سلسله علی که اصل سلسله شریعت اسلام و امامت
 نوشته کتم و در آن یک نام از آب و محال جمالیه مطهرت بود که چنانچه
 برای کوی قیصر و تقوی بر بی سالی و لیا و ده شود چون است طریقه و طریقه
 آئینه از دست بخش شیخ کبر و اولیا عالمی قدر است از
 مبذول داشته حکم آن است که اینان نو و اولیات الی علم
 بنجر ذاتی و فرار خوده اگر کم آبی کمیده و دست رسته و حاکم و زلا
 وصال آب حیاتی و تشنگان وادی طلب از آنچه خیر است از امام
 نموده و علی اندر قیوس **مقدمه** باید دانست که عقیده سادات
 قدس السلام و امام شری و امام شری و امام شری و امام شری و امام شری
 تفضیل عقاید علوم شریعیه و شریعیه و شریعیه و شریعیه و شریعیه و شریعیه
 علی با حجاب و از دنیا تعلیه علم و با علمین و علمین و علمین و علمین و علمین
 غالب متابعین چون سید بحر العلوم باقیه و چون مرحوم شیخ که باید

در این

صدرا لایق است که با صد ششصد و نود و پنج سال
 داشته اند و عمل نموده اند و چون سکوت را داشته اند پس عرض
 این خدمت برادریست مسلم بالغ عقل که طالب باشد
 درین و دل که شکل حل و حل مشکل است تحصیل نماید و باطل است
 که وصول را بجا نرساند و پستی دین بجای نذریم و شخص
 نباید کار بر وجود صایح نماید پس ترغیب ضروری باشد که بجای
 برای فقر کفایت است مسکن و مخبر در پستی برای مبارکه که جان
 ما را بر سر از خودی و خودی نجات دهد و کند لک نجی المؤمنین
 رحمہ فی التوبہ قال تعالی قل یا عبادی الذین آمنتم و اوفوا بالعقوب
 لا تقطعوا من رحمہ انما یستغفر الذنوب جمعا و توبوا الی اللہ
 جمیعا ایہا المؤمنون اعلمکم بعقوب ان الذنوب الذین یو
 المظلمین و کتب مبوطه خلق تفصیل مراتب توبہ و باین

توبہ

نسخه در این ساله عرض شود و اصل شش و طایرین طریقه قصد و ساس
 این سلوک است مبادت توبه است و توبه از جمیع معاصی غیره که در کتب
 حقوق خلق و تخلیه باطن بدارک مافات است **تائب من الذنب**
لک من ذنبه که کل ذنب که بغیر حق و اراضی حق می گزیند
 می بخشد من ولی می بخشد که برین مانی **فی الذنب** قال تعالی
 اذکر انکم لکنتم تعفون اذکر انکم فی ہوت ان الله
 ان ترفع و یکرہ فیہا الله و لکن انکم لکنتم قال لیس صلی اللہ علیہ
 و سلم سیر واقعہ بنی المؤمنون و قال امیر المؤمنین علیہ السلام
 و وصف المؤمن فیہ یکتون قلبہ بکراۃ متعمد بر بر و مانده ہویت
 کہ حکیم **حب الذین** کہ بعض اوقات توبه و توبه
 شریف شده و کایت شریفه قرآنیه و جہا بر مقدمه توبه و توبه
 دینی و تحریف احوال توبه و عقلت و شده کہ قابل کار یا تو

بجای

اشنان حدیث مصطفیٰ از همین است که بشود که از این جهت
 در دن خانه چون است صورت فرشته نایب از وی صورت
 پانزدهمی روی محمد دل که تا سازد ملک پیش تو منزل جان
 اند عالمی الم یان لدین آمنوا ان تحش قلوبهم لکرائه و ما
 نزل من الحق و قلوبهم مبدل انهم لی رجب و یحییون حضرت زین
 نیا و صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید من قال لا اله الا الله علیها
 و حبت له الحجه و حضرت امام ضیاعیه سلام فرمود یکبار گفت
 و شروطها و امن من شروطها و آیه الله است بحاکم انی کنت
 من اهل البیت پس کلمه لا اله الا الله که کلید و مفتاح بهشت است
 کلیدی با دانه است از شرطی که برای عزیزان از قول لا اله الا الله
 تا مقامات و عمل و فعلیت لا اله الا الله یعنی مسافت است مشی
 پنج نامی به حقیقت وید یا رکاف لام کل حید من

چون انکس من بران طلال انکس من بران طلال

شاد و ره کنجا است کنجا خداوند تویش با و شاد کنجا
 سلام علی اهل لا اله الا الله من اهل لا اله الا الله اهل لا اله الا الله
 کیف و بعد هم لا اله الا الله لا اله الا الله سبحان الله لا اله الا الله
 فی زمرة لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 قیاما و قودا و علی بنوهم متقی کردن و خلق السموات
 الارض خیاچه مراقبه که مشایخ کبار از مفتاح سعادت صوفیه
 مصطلح فتوح بدایت و نهایت میداند قافیه دولت است
 و حضرت صیحه برکات سرمدی از غزلان خوانده و شانه
 نباشد پس همین او انقب که در قرآن مجید وارد شده است
 طریقه این که در حدیث اگر غیر از این است مگر نباید طریقه که در حدیث
 دیگر هم داشته باشد بجای بر اهل مراقبه وارد نیست چرا چون این اکار
 مراقبه رسته فکر ریافتند و فی الا رباب بنیم بنیم قال

بنیم بنیم

صلی الله علیه و آله نظر را قیام خیر عجب آهسته خجاست هیچ بود
ابو خیر می فرماید که یک ساعت غفلت یعنی بهتر ز یک سال عبادت
همی است نظر روشن را بطل میوی حق بخورند و بدین عمل غفلت
نظر کن تو در حق سموت که تا محمد صبح کردی و رات مر قبه
دلفت یعنی خوف آورده است راقبانه فی امر وی فاد و قرب
بمعنی خطرات و قرب بمعنی محافظت پس مراقب نظر کن شب
مخاطب نفس است پس اصل مراقبه و درین حالت فرغ خوفت و در اشتغال
فیوض امتنای آبی بر اطنائش دارد که خیالت ز غفلت
اشغال است و اگر مراقب همچنان دولت از نظر شک غفلت
در ویاتی دیگر پس مراقب بمعنی محافظت است ان الله کان
علیمی و هیبت ان ملک البلیغ صامون و صامان ان تعبده
کامک تراه فان الله لم یکن تراه فان یرک اگر داری تو

زاین است که بحکم شریکند انکه در ره بود بود دیدن و
 بنی سود بود اثر جان بجان میرسد چنانچه از رخ روشن شود
 پس چون طویر اثر روح در جام تو بود جان آن جام است
 طوبی تو طاعت آن جام جان و جان اثر میکند مثل آب با می شود
 در عالم جهانی ندیده باشد در عالم رویا پسند و به او نور نور
 جمالی چنانچه از ارواح صاحبین چه موت چه حیات که شخص را
 ندیده باشد فیوضات و آثار حیرت بخش را رسیده و میرسد
 این قابل انکسیت پس رابطه که در سطح مجامعت نوی
 پیران روحانی باشد بدی است که تصرف قوی دارد و جمعیت
 خاطر ایاز از وسوسه شیطان است و به تکیه نوریت با هر
 که از روی تبان دارد و ظاهر همه کارین از روی تدبیر
 دیدم خلس نفیس کافر در آمد از دم تب سحرگاه مرا
 عفت

عفت کرد آگاه در فیض لطف که میسر باد آینه شرفا بنام
 برد آن نیمه شمع چمن است میرزاالدین محمد بن محمد
 لعبت پزیدی آمد و حلقه کوفت بر دلد در کوشش است
 روی خود داشت در برابر دل چون بدوین دل فرقه این سخن
 بود بخت و قهر دل که سر بر جان و هر چه در دست عسکرت
 پر تویت از رخ دوست و نیز به قهر و تیرت **قلام** در
 اخوت و عینیت و آینه بودن و دلیل بودن و عفت اهل ذوق
 تا قیام که المؤمن و المؤمن و عینه و مرآت و عینه که آینه سراسر
 پانهای بر صانع هم بر صانع است کیمانی خجی با اولیا بنبر رسیده
 طاعت بیا که تو سنگ خاره و موز نوی چون اصحاب که
 کوهر نوی همپا کان در میان جانین دل به دل و جان کوی
 نویدی مرد امید است سوی تاریکی موز و شید با است صحبت

درین دودل تکلیف نیاید جان مایه از صوابات فوق بنای کجاست
شایسته است علم علم احمدی استبان حکم آل محمدی برینون
 غیر در تخته ای که غرض کرده علم خوان علم احمدی علم حضرت محمد
 تالوای دین و دلائل در درگاه کبریا نشی جیت توحید خداست
 خوشتر از پیش واحد موحدان و باطل صلاص کون بجز خدا و ادا کار
 انفع عالی است مفرع شریعت بر طرفان از هر طرف بخاری یار
 صلاهی عشق است که میگوید کاری ای دل کو عشق کداری
 اسباب جمع داری کار می بینی و آن **الی ربک الملتقی** بکن کار
 حوادث بجز در خانه حضرت باری نهایی نه و بان در رسیدن بجز
 و تسلیم چاره داری نه **لا تاجا ولا مضرا لک** در چهار کلام طبع
 و زوال برای یقین ادا و اسخ و کشف طبعیت بشری عیان
 کرده و بجهت مقام قرب و حکم وقت از بند قریب یار و بر تفسیر

طبع روحانی بپوشند محسوس و محسول و محسوس نشسته و پرا
 ناپسند و پسندیده کردتن دل شده و جان شده و جان شده و جان شده
علی کلمه الوداد و **تقرب** و فی حدیث اعدی **تقرب** الی الله بجز **تقرب**
البیضاء و **تقرب** الی الله بجز **تقرب** الی الله بجز **تقرب** الی الله بجز
 و جای خود را نیکو بشناس که درین فرم مولا که در محاسن بهر نیک
مربطی و این **مربطی** است **مربطی** است **مربطی** است **مربطی** است
 و عقل فلسفی و میزان خلقی و لعبت از خدایت بجزت و اکامینت
 و این بجز محض مروت نشود جلد به من خدایت محسوس و از من محسوس
 و **تقرب** و آن **تقرب** الی الله بجز **تقرب** الی الله بجز **تقرب** الی الله بجز
 و تعلق با مخلوق نه چنانکه نهان برین جامع و جبرین و شاه جامه بین
 است این است و بجهت صفات و جمعیت این صفات و جبرین
 و صفات بجهت تا اینکه تعلق کل فی حق محمول و شده شد

و این بجز محض مروت نشود جلد به من خدایت محسوس و از من محسوس

انما صفات محمودیت است بخیر دنیا و تو واضح بقتل و تخلف و تخلف و تخلف
و سکت و پیکانه و شرف و فدا و مثال ذلک فاهیات نیست مانند
علم و کرم و محبت و دفا و صبر و شکر و عدالت و دهمان و دهمان
و شهود و بقا و پایداری و مثال ذلک که کتاب الهی و نت حضرت
رسالت پیامی و اول و تحمل تحمل و طویل و طویل و طویل و طویل
صلوات الله علیه و سلم و بحکم محقق صلی الله علیه و سلم
یعنی از عهده شیرا طین معامله برآید و قال الله تعالی ان الله اعلم
چونکه در مقام حال حضرت که یکی از اشد عبادت باشد و
لقینسات خود را به جناب کبریا فرو خواهیم در پناه شرافت
و لزوم نیما عبت باید جاریم چنانچه اگر چه خوانده و کلمات
ضمیده و ذکر را از زیست و روت و تجزیه و قضی و قاضی
و تسلیم و تصرف قال المیزان الاسلامی و السلام و السلام که ملک است

و این را سلطان الاوکا میساخته اند تا بخوابد و در وقت
 کسب لایسان **لا یاسی** یعنی بفرستد و قاضی اولین و آخرین بایستی
 از بعضی است و در حقیقت مراد از این کوشش و زورش روشی است
 اینجاست است و سالکان مشایخ و بزرگان را در این مساجد و
 مسجد محظوظ و رقب غری است و این لطیفه را **اطوار سینه**
 خوانند و تجلی سید این طوار را **نوار سینه** گویند و **لا یغنی الله**
الدین جبر و لا یغنی الله و لا یغنی الله بر لبها فرماید اگر داری
 طرب کن و اگر نداری طلب کن قال نسبی **لنا من معاد کن**
الدین و الغنی پس در نماز و خلوت بن خرنیا و دنیا پنهان است
 و مشایخ آن طلب و ارادت و بجز آن مشایخ با سعادت میباشند
 حیرت و تحفه بجا عرض کردم هفت روز است در هر چهل هفت
 زبیر مجتهد هر هفت روزی خاص عالم جان خلود است

رقاص همچنان که شمع بخورشید خوش زرقا شود وین میاید
 روشن آمد جهان عکس شمع و در مقابل زرقا و شمع
 محاذات نیز است شود بجهادات کوه پست شود در محاذات
 سنگت شود سرخوش از جوار است شود پس محاذات
 معنی همین حکم کمال بهر حقیقت وین کوه شمعان مجازی است
 عشق باری که کوه باری نیست دست سلام دست یاد دهن
 صاحب دست حق تعالی دان و بقیه او در تمام خود کوه است
 المشایخ شیخ محمد علی ندن که از مشایخ کبار این سلسله است میفرماید
 چنانکه زودت نفس دارند همه حرام طوف دل باشد همچنان
 دل بپایند هفت منزل در جهان دید هفت منزل که هر یکی
 کم شود روی آسمان و بین اولین همچو چرخش و در بین هفت
 شمرنده در سوم از جوان چرب بود پس در کجا که شاد بود

[illegible]

قرانی و آن مظهر سراسر شایسته شیخ ابوالکلام اعظم ربه الاولیاء
 الوصلین و قدوة باب المکاشفات شیخ نجیب الدین رضا ابرار
 الکرامی اقدس اندر وجه و طیب مضجعتی و نجیب شیخ نجیب
 الدین یاقه از نجیب شیخ محمد علی مؤمن و آن نجیب از نجیب شیخ
 و آن نجیب از نجیب شیخ درویش محمد مدینه کار و آن نجیب از
 شیخ تاج الدین حیدر و آن نجیب از نجیب شیخ محمد علی بنابوری
 آن نجیب از نجیب شیخ حاج محمد جبرائیل و آن نجیب از نجیب شیخ
 انیسری و آن نجیب از نجیب میر سید محمد مدینه شدی برادرش ابوبکر
 و آن نجیب از نجیب قطب الزمان خواصه شیخ حلالی و آن نجیب از
 نجیب میر سید علی همدانی و آن نجیب از نجیب شیخ محمود زرقانی
 از نجیب علامه الدواشمی و آن نجیب از نجیب شیخ نورالدین محمد
 الرحمن انیسری و آن نجیب از نجیب شیخ احمد زکریا قالی و آن نجیب

از نجیب شیخ رضی الدین علی الله و آن نجیب از نجیب شیخ احمد
 نجم الدین که بری احمد بن محمد انجوتی و آن نجیب از نجیب شیخ
 یاسر لیس و آن نجیب یاقه از نجیب شیخ ابوالنجیب سرمدی و آن
 از نجیب سید لطیف بن عبدلادی و آن نجیب از نجیب شیخ
 اسقطی و آن نجیب از نجیب شیخ معروف کریمی و آن نجیب از
 عرش مبارک حضرت سلطان الاولیا الله م علی بن موسی الرضا
 سلوات علیه و آله و آن حضرت بجزرت رسالت پیامی علیه
 اعزیز کسان امان دین و این نشان دلشان مخزن خزینه جان
 نیده اینان منظر تجلی ربانی بر خلوت و نشان ملک بهر دست و
 رویان جنب از رفیع دریشان و برات ایام بخت از نشان
 حاجت خواه که نیاند زده بران زده زنون این درگاه سب
 غفران و لا حول الا الله بنی بجا بر بیان و کمال فی قلوبنا علی الدین

از نجیب شیخ رضی الدین علی الله و آن نجیب از نجیب شیخ احمد
 نجم الدین که بری احمد بن محمد انجوتی و آن نجیب از نجیب شیخ
 یاسر لیس و آن نجیب یاقه از نجیب شیخ ابوالنجیب سرمدی و آن
 از نجیب سید لطیف بن عبدلادی و آن نجیب از نجیب شیخ
 اسقطی و آن نجیب از نجیب شیخ معروف کریمی و آن نجیب از
 عرش مبارک حضرت سلطان الاولیا الله م علی بن موسی الرضا
 سلوات علیه و آله و آن حضرت بجزرت رسالت پیامی علیه
 اعزیز کسان امان دین و این نشان دلشان مخزن خزینه جان
 نیده اینان منظر تجلی ربانی بر خلوت و نشان ملک بهر دست و
 رویان جنب از رفیع دریشان و برات ایام بخت از نشان
 حاجت خواه که نیاند زده بران زده زنون این درگاه سب
 غفران و لا حول الا الله بنی بجا بر بیان و کمال فی قلوبنا علی الدین

امینوات روف رحم

بشخصیت و دوم شهزادی ادهم شد شهاب

ربا بقولنا انکتاب العلمین کتب

بیده انجانیان ادهم

فی المیزان



کتاب اول مخزن و صاوی طبیب الملقب بکافیه لبرجری در سن

ان طین و الحامین ما الدعا

وکان داک سلفی جوی

الاضری من السوء

عفی کرده

Handwritten notes and signatures in Persian script, including names like 'دکتر' and 'میرزا'.

٢٩٢

1.

۱۰۰

[illegible]

